

علی طاهری، سنتورساز قدیمی محله بهارستان، از رفاقت عمیق بین خود و سازش می‌گوید

خواب‌هایم شبیه دوزنقه است



قاسم فتحی‌اکارگاه علی طاهری سنتورساز، درواقع خانه اوست؛ خانه‌ای در یکی از کوچه‌های محله بهارستان که انتهایش به کوچه‌های خلج می‌رسد. خانه‌ای پر از چوب و ابزار و سیم و قطعات ساز و تکه‌های دوزنقه‌شکلی که خودش می‌گوید شب‌ها هم خوابشان را می‌بیند. زندگی روزمره آقای طاهری با ساخت سنتور گره خورده؛ با همان صدای جعبه‌ای که از کودکی شنیده و مفتونش شده بود. او حالا در دهه پنجم زندگی‌اش، همچنان تمام تلاشش را می‌کند که بازاری نباشد، سری‌کار نباشد و محصولی سنجیده و بقاعده بسازد؛ سنتوری که صدایش به همه برسد و هم شنونده و هم سازنده را کیفور کند. مثل بسیاری از صاحبان حرفه‌های دستی، از گرانی این روزها مستأصل است؛ از بازاری شلوغ و مشوش و حتی پر از جنس بنجل، از اینکه به قول خودش صدای قلابی، بازار را گرفته است. طاهری از نوجوانی به ساختن ساز روی آورد و خیلی زود، ساختن برایش به یک مسئله جدی تبدیل شد؛ اما کسی نبود که «ساختن» درست و اصولی را به او یاد بدهد. برای همین روی پای خودش ایستاد و با آزمون و خطا، فوت و فن کار را یاد گرفت؛ با همان دست‌هایی که سال‌ها بعد یکی‌شان در حادثه‌ای تقریباً از کار افتاد. خودش را به تدریج میان سازندگان سنتور جا انداخت و سال‌هاست در محله بهارستان، پشت میز همان خانه نقلی، میان تکه‌های چوب و ابزارهای سازسازی و در خفگی گرده‌های چوب، سنتور می‌سازد.



شجریان یعنی یک درخت خیلی بزرگ

طاهری متولد ۱۳۵۶ در روستای کبودان شهر بردسکن است. او دوران مدرسه را در همان حوالی گذراند و برای ادامه تحصیل به بردسکن و بعد کاشمر رفت. اما مسیر اصلی زندگی‌اش خیلی زود از درس جدا شد. می‌گوید: «پدرم آواز می‌خواند و گاهی هم نی می‌زد. ماکه بچه بودیم، نمی‌دانستیم این‌ها چیست. پدرم یک آلبوم در ماشین داشت و دائم آن را می‌گذاشت. یکی‌اش «آستان جانان» بود و یکی هم «نوا». مرکب خوانی، من یک روز گفتم: این کیست که می‌خواند و شما دائم همین را تکرار می‌کنی؟ گفت: شجریان. همین یک کلمه در ذهن کودک، تصویر یک درخت بزرگ ساخت. بی‌آنکه معنی «شجر» را بداند؛ فکر می‌کنم هنوز مدرسه نمی‌رفتم. وقتی گفت شجریان، یک درخت خیلی بزرگ در ذهنم آمد. بعدها که بزرگ شدم و رفتم مدرسه، فهمیدم شجر یعنی درخت. این تصویر برایم خیلی جالب ماند.»

هی سیم بستم و باز کردم

اولین مواجهه جدی طاهری با سنتور، نه با یک ساز حرفه‌ای، که با چیزی کوچک و دست ساز اتفاق افتاد. یک شکل هندسه‌ای چوبی که برادرش با خودش به خانه آورده بود و او می‌توانست آن را باز و بسته کند. طاهری آن روز را این طور به یاد می‌آورد: «برادرم یک وسیله دوزنقه‌ای شکل خیلی کوچک برایم آورد و گفت این سنتور است. من هم هی سیم بستم، باز کردم، چوب زیر سیم‌ها گذاشتم، کش و قوس دادم تا یک صدایی از آن درآوردم. همان باعث شد دنبال موسیقی بروم.» از همان جا ساخت ساز برایش شروع شد. چیزی درونش به صدا درآمده بود؛ برای همین سراغ نجارهای محل می‌رفت و هربار چیزی را امتحان می‌کرد تا اینکه در دوره دبیرستان توانست تعدادی ساز بسازد؛ «من حتی ابعاد ساز را نمی‌دانستم. بعد که چند ساز ساختم، بعضی‌هایشان فروش هم می‌رفت. شاید ده دوازده تا ساخته بودم که رفتم سربازی.» سال ۱۳۷۳، در مراسم اعیاد شعبانیه در تکیه ابوالفضل فردوس، برای نخستین بار یک سنتور حرفه‌ای را از نزدیک دید که یکی از دوستانش آن را می‌نواخت؛ «دوست خوبی داشتم به اسم عباس یوسفی که آنجا سازی زد. من سنتور واقعی را آنجا دیدم. ابعادش را که دیدم، گفتم این همان چیزی است که من باید بسازم. برای همین حاضر بودم آن را بیشتر از قیمت واقعی‌اش از او بخرم و با خودم به خانه بیاورم اما راضی نشدم.» همین پاسخ منفی طاهری را برای ساخت سنتور مصمم‌تر کرد؛ «فکر کنم قیمتش ۶ هزار تومان بود. من ۱۳ هزار تومان می‌دادم، ولی نفروخت. ساز هم آن زمان خیلی کم بود. یادم است گوشی‌هایش برنجی و شش گوش بود. همان ساز باعث شد ابعاد واقعی سنتور را ببینم و برگردم و دوباره بسازم.»

